

مقدمه:

متن کامل پاسخ‌های اینجانب به پرسش‌هایی در مصاحبه مجله ایران فردا درباره بحران دانشگاه‌ها با شرکت سه استاد دیگر دانشگاه‌های ایران، آقایان دکتر پیمان، دکتر توسلی و دکتر ملکی، که در شماره بیست و هشتم آبان ماه ۱۳۷۵ آن ماهنامه به مدیریت شادروان مهندس عزت‌الله سبحانی و به کوشش آقای دکتر سعید مدنی و باز نشر بخش‌هایی از گزارش دکتر فضل‌الله صلواتی عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان در شماره ۴۱۶ هفته نامه «نوید اصفهان» منتشر شد.

ایران فردا: ادعا می‌شود «بافت دانشگاه‌ها غربی است و برخلاف حوزه‌ها که سابقه هزارساله دارند دانشگاه‌ها به اسلوب غربی و دیدگاهی کاملاً سکولاریستی بنا شده‌اند. لذا باید به‌طور کلی بافت دانشگاه‌ها را به منظور اسلامی شدن آن‌ها تغییر داد» نظر شما چیست؟

به نظر من این ادعا دست کم دارای شش مورد ابهام یا فرض نادرست است. اولین آن‌ها خود بافت است. اگر منظور از بافت، روحیات و اخلاقیات و خلق و خو، رفتار و سکنات، فرهنگ اجتماعی، نوع سر و وضع و لباس و آداب و معاشرت، طرز برخورد و وظیفه‌شناسی، و به‌طور خلاصه حال و هوای آدم‌های آن اعم از استاد و دانشجو و کارکنان است. باید بگویم خیر، اینطور نیست. اتفاقاً به این معنی بسیار ایرانی است و حداکثر تلاش هم برای اسلامی شدن به عمل آمده و بیش از این هم مقدور نیست. اگر منظور برنامه و محتوای دروس است، در این مورد هم تا سرحد امکان تجدید نظرها و جرح و تعدیل‌ها به عمل آمده است. و اما اگر منظور از بافت، نظام تشکیلاتی و نظام آموزشی است، باید به صراحت اقرار کرد که بلی چنین است. اما اینکه الگوی ساختاری دانشگاه‌ها غربی است، نه غربی، بلکه جهانی است که امر تازه‌ای نیست. نظام و ساختار آموزش عالی در ایران از هنگام تأسیس مدرسه دارالفنون به همت دیوانسالار بزرگ ایران امیرکبیر، و به‌طور کلی نظام آموزش عمومی از هنگام تأسیس اولین مدارس جدید به همت خدمتگزار بزرگ فرهنگ مرحوم رشیدی، از غرب اقتباس شد و مطابق الگوهای تشکیلاتی، سازمانی و اداری دیار فرنگ پا گرفت. این نظام کم کم آن‌چنان رشد کرد که جای نظام سنتی - مکتب‌خانه‌ای - را گرفت اما نظام آموزش مذهبی - نظام حوزوی - همچنان به حیات خود ادامه داد. شاید هم حق چنین بود. در این ساختار نوین هم که حالا دیگر جهانی شده است، در انقلاب فرهنگی و پس از آن

هیچ‌گونه تغییر و دگرگونی اساسی ایجاد نشد. اصلاحات انجام شده جنبه ساختاری نداشته است. در جاهای دیگر دنیا هم این ساختار عوض نشده است. یک تجربیاتی از دانشگاه‌های کارگری و دانشگاه‌های آزاد وجود دارد. و همچنین یک اصلاحات تدریجی رشته‌ای و موردی در اینجا و آنجا انجام شده است. ولی ساختار اصلی آموزش عالی در جهان همچنان به قوت خود باقی است. خوب طبیعی هم همین است. چرا که برای دگرگون کردن یک نظام و یا یک ساختار ابتدا باید جایگزینش را پیدا کرد. جایگزین نظام دانشگاهی کنونی چیست؟ آیا چیز مدونی از طرف منتقدین ارائه شده است؟ این وضعیت مطلوبی برای جامعه نیست که بدون ارائه پیشنهاد و جایگزین انتقاد شود.

اما اگر منظور از بافت دانشگاه‌ها ترکیب اعضای هیأت علمی و دانشجویان و گرایش‌های سیاسی و مرامی آن‌هاست که گفته می‌شود اسلامی نیست، باید دید با این سمت‌گیری‌هایی که در گزینش‌ها و پاک‌سازی‌ها و سهمیه بندی‌ها و بورس‌ها و توزیع امکانات و مرکزیت‌گرایی که وجود داشته است چرا چنین شده است. به هر صورت برای من این ادعا روشن نیست.

در عین حال معتقدم اگر چیزی غیر اسلامی در دانشگاه‌ها هست، عمدتاً عدم رعایت قوانین و مقررات و ضوابط مصوب و موجود است. معتقدم که رعایت و احترام‌گذاری به قوانین و میثاق‌های اجتماعی وظیفه مسلمانان است چه برسد که این قوانین و مقررات در یک «جمهوری اسلامی» باشد.

دومین مجهول مسئله غرب و غربی بودن است؛ کدام غرب؟ مدنیت غرب هم مثل مدنیت چینی و آسیایی و ایرانی و شرقی و ... دستاورد تاریخی عموم بشریت است. جنبه‌های خوب و بد دارد.

مجهول سوم یا سومین حکم تلویحی سکولاریزم است؛ در تجربه دینی غرب سکولاریزم عکس‌العملی بود در برابر امتیازات و سلطه طبقاتی ارباب کلیسا و همچنین عکس‌العملی در برابر رهبانیت دنیا‌گریز. بازتاب طبیعی فلسفه دوگانگی ماده و معنی و تقسیم نظام اجتماعی و سیاسی به امور دنیوی و امور دینی بود. دین و آخرت از آن مسیح و دنیا از آن قیصر تلقی می‌شد. در اسلام از لحاظ فلسفی و بینشی چنین مرز دوگانه‌ای مابین دنیا و آخرت، ماده و معنی، سیاسی و غیر سیاسی، زمینی و آسمانی، اهورایی و اهریمنی وجود ندارد. اگر با این واژه در همان دستگاه فلسفی و دینی جایگاه پیدایشش برخورد شود خواهیم دید که به آن معنا اسلام دارای جنبه‌های

قوی سکولار است. سعادت و خوشبختی انسان‌ها را جدای از رستگاری اخروی نمی‌داند و طریق سلوک زمینی با همه اسباب و وسایلش را طریق سیرالی‌الله قرار داده است.

چهارمین روش نادرست مقایسه میان حوزه و دانشگاه است، و اصرار در تبدیل یکی به دیگری. مگر هرچیزی که خوب است باید چیزهای دیگر را تبدیل به آن کرد. هرچیز در جای خودش نیکوست. این دو نظام آموزشی دو نهاد اجتماعی متفاوت هستند با تعاریف، اهداف و عملکردها و غایات مختلف. در نتیجه هریک ساختاری متناسب با خودش دارد. ضمن اینکه هیچ‌کدام خالی از عیب و نقص و بی‌نیاز از اصلاح و تکامل نیست. در عین حال همان‌طور که عرض کردم بهترین روش برای حل این اختلاف نظرها به آزمون گذاشتن یک مورد تجربی است. هیچ اشکالی ندارد که در یک محلی در یک یا چند رشته علمی دانشکده‌ای با اقتباس از نظام حوزوی تأسیس و نتایج آن مورد ارزیابی واقع شود.

پنجمین مسئله سابقه هزارساله است. مگر هر چیز که سابقه بیشتر داشت باید چیزهای دیگر را براساس آن تأسیس کرد. اگر حوزه سابقه هزارساله دارد به همان نسبت هم نیاز به نو شدن دارد.

اما ششمین و بزرگترین مسئله همان اسلامی شدن است. در این مورد هنوز مباحثه و مناظره کافی انجام نشده و اجماع لازم در سطوح سیاستگزاری به دست نیامده است. هنوز توافق مبنایی برای ارائه تعاریفی از اسلامی شدن وجود ندارد تا معلوم شود چه باید کرد. کارهایی هم که تاکنون برای اسلامی کردن شده می‌بینید که نتیجه بخش نبوده چون غالباً تحت فشار یک جو و روحیه غیر علمی، غیر اسلامی و غیر محققانه و نوعاً فرصت طلبانه و اسقاط تکلیف برای سلب مسئولیت بوده است.

ایران فردا: انقلاب فرهنگی، سرود شکست؟

داستان دانشگاه پس از انقلاب بی‌شبهت به قصه افغانستان نیست. در وقایعی که بعداً به انقلاب فرهنگی موسوم شد، گروه‌ها و دسته‌های متفاوت و متعارضی وجود داشتند که با نیات و حتی طرز فکرهای متفاوت جهت دستیابی به اهداف مختلف، فعالیت واحدی را سازمان دادند.

در واقعه افغانستان ظاهرشاه به دنبال برگشت قدرت بود؛ احمدشاه مسعود در پی ایجاد حکومت اسلامی با گرایشات نوگرایانه، مولوی یونس خالص می‌خواست کمونیست‌های نجس را قتل عام کند، و گلبدین حکمتیار نیز

به دنبال زمین‌های از دست رفته بود. همه تلاش نموده و کابل را آزاد کردند. اما به ناگاه طالبان متولد شد و فرصت طلبانه همه دستاوردها را ربود. در انقلاب فرهنگی خودمان گروهی به نیت تعیین تکلیف گروه‌های سیاسی به دانشگاه هجوم آوردند، عده‌ای دغدغه ارتقاء سطح علمی و برخی در پی فرصت برای تسویه حساب‌های شخصی و گروهی بودند، و دسته‌ای نیز به دنبال ضبط غنائم. دانشگاه‌ها تعطیل شد و همه در انتظار فرزند جدید سه سال روزشماری کردند. آرزوها تحقق یافت و فرزند متولد شد اما ناقص‌الخلقه.

انقلاب فرهنگی موجب رانده شدن بسیاری از اساتید شد. کلاس‌ها با پرده از یکدیگر جدا شدند تا دانشجویان پسر و دختر همدیگر را نبینند. تراشیدن ریش از گناهان کبیره محسوب شد و قرار شد همه لاقل ته ریش داشته باشند. شوراهاى گزینش برپا گردید و استاد و دانشجو را در قالب‌های تنگ طبقه‌بندی کردند: تأیید، مشروط، مشروط دائم، مشروط موقت، اخراج، معلق و ... آیا شباهتی بین این سرنوشت و سرنوشت افغانستان وجود ندارد؟

در سال ۱۳۵۸-۵۹ تعداد اعضای هیأت علمی دانشگاه‌ها ۱۶۸۷۷ نفر بود، با شروع فعالیت دانشگاهی و برخوردهای بعد که به انقلاب فرهنگی انجامید تعداد اساتید یکباره کاهش یافت و به ۹۰۲۴ نفر رسید و در سال‌های بعد تا ۸۰۰۰ نفر نیز پایین آمد. از سال ۱۳۶۳-۶۴ متولیان آموزش عالی در صدد جبران مافات برآمده و تشویق به برگشت اساتید و یا جذب نیروهای متخصص دانشگاه‌ها را آغاز کردند تا اینکه در سال ۱۳۶۷-۶۸ تعداد اعضای هیأت علمی به میزان سال ۱۳۵۸ رسید. لذا در سال ۱۳۶۷-۶۸ در برابر هر پانزده نفر دانشجو یک استاد وجود داشت. بعداً تلاش شد با جذب نیروهای حق‌التدریس و نیمه وقت یا افراد با تحصیلات فوق‌لیسانس و لیسانس مشکل کمبود هیأت علمی حل شود. لذا در سال ۱۳۷۳ در برابر نیم میلیون دانشجوی مشغول به تحصیل جمعاً حدود ۳۳ هزار استاد وجود داشت که ۸۵۰۰ نفر آن حق‌التدریس و نیمه وقت بودند. در واقع برای هر ۲۰ نفر دانشجو یک نفر عضو هیأت علمی تمام وقت وجود داشت، یعنی تقریباً دو برابر قبل از انقلاب فرهنگی. شوراهاى گزینش نیز از دیگر دستاوردهای انقلاب فرهنگی بود. علاوه بر آن اختصاص سهمیه‌های شاهد، رزمندگان، نهضت سوادآموزی و جهاد سازندگی نیز در جهت اسلامی کردن دانشگاه‌ها مورد تصویب قرار گرفت. نتیجه آن شد که به عنوان مثال در سال ۱۳۶۹-۷۰ فرد رتبه اول کنکور نخستین نفر پذیرفته شده گروه آزمایشی تجربی بود، درحالی‌که رتبه آخرین نفر پذیرفته شده ۹۴۲۷۴ بود. با توجه به این که در علوم تجربی

۲۲ هزار نفر در این سال پذیرفته می‌شدند. فاصله بین آخرین نفر پذیرفته شده و فردی که می‌توانست پذیرفته شود بسیار زیاد بود.

در همین سال در رشته مهندسی برق و الکترونیک داوطلبی که نفر چهارم کنکور آزمایشی فنی- ریاضی بود و فردی که در رتبه ۸۰۹۴۴ کنور بود هر دو پذیرفته شده‌اند، در حالی که در کل این رشته حدود ۲۳ هزار نفر بیشتر پذیرفته نشده بودند. در این رشته معدل رتبه‌های پذیرفته شدگان شاهد $7/6$ برابر کمتر از معدل رتبه پذیرفته شدگان سهمیه ۱ بود. همین معدل برای سهمیه رزمندگان $9/7$ برابر کمتر و برای سهمیه نهضت و جهاد $17/9$ برابر کمتر از معدل رتبه پذیرفته شدگان سهمیه ۱ بود.

در رشته پزشکی نسب رتبه پذیرفته شدگان این رشته در سهمیه ۱ به رتبه معدل پذیرفته شدگان سهمیه شاهد ۳۵ برابر بیشتر و نسبت به رتبه پذیرفته شدگان رزمنده ۳۲ برابر و برای جهاد سازندگی و نهضت سوادآموزی ۳۹ برابر بیشتر بوده است. و همه این افراد با تفاوت معلومات و توانایی‌های ذهنی باید در یک کلاس تحصیل می‌کردند.

اگرچه ضرورت در اختیار قراردادن امکانات به افرادی که در راستای خدمت به ملک و میهن خسارت دیده‌اند قابل انکار نیست، اما قدر مسلم این روش سهمیه بندی کل جامعه را دچار زیان و خسارت می‌کند.

ایران فردا: تأثیر عوامل سیاسی- اجتماعی و اقتصادی طی دوره پس از انقلاب را بر ذهن و اندیشه و روح دانشجویان کنونی چگونه ارزیابی می‌کنید؟

مهندس نوحی: دانشجوی کنونی در فاصله میان سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ سال‌های جوشش انقلابی و سال پیروزی انقلاب به دنیا آمده است. بزرگترین دانشجوی کنونی (در مجموع و منهای استثنائات) که سنی در حدود ۲۷ سال دارد، در سال سرنگونی رژیم سلطنتی در ایران ده ساله بوده، و کم سن و سال‌ترین اینان یعنی ورودی‌های امسال، در سال ۱۳۵۷ حداکثر سه ساله بودند.

شهید گرانقدر محمد حسین فهمیده در هنگام دفاع قهرمانانه از آبادان در سال ۱۳۵۹ دوازده سال داشت. نسل شهید فهمیده اکنون یا از دانشگاه وارد جامعه شده یا سال‌های پایانی فوق لیسانس و دکتری را در ایران یا

خارج از کشور می‌گذرانند. تعدا کمی از دانشجویان کنونی در سال وقوع انقلاب ده سال داشته‌اند. بلکه بیشتر آنان بین یک تا هفت‌ساله بوده‌اند. حافظه تاریخی اینان چگونه است؟ در سنین رشد حسی و عاطفی مات و مبهوت به والدین و جامعه خود نگریسته‌اند. چرا که قادر به جذب و هضم عقلی همه دیده‌ها و شنیده‌ها نبوده‌اند. آن‌ها را احساس می‌کرده‌اند، رنگ و بویشان را درک می‌کرده‌اند. می‌دیده‌اند بزرگترها از بعضی چیزها با تنفر یاد می‌کنند و از بعضی چیزها با عشق و علاقه. واژه‌های عشق و نفرت: آمریکا، اسرائیل، فلسطین، استبداد، سرکوب، انقلاب، آزادی، جمهوری، اسلام، خمینی، طالقانی، مجاهد، فدایی، شریعتی در کنار شعارهای آهنگین و موزون همچون: بختیار نوکر بی‌اختیار. استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی. و هزارها هزار شعار و مرثیه از در و دیوار و زمین و هوا بر سر و رویش می‌ریخته.

حادثه پشت حادثه، مشایعت طالقانی، اشغال لانه جاسوسی، حادثه طبس، جنگ عراق، جنگ کردستان، نزاع‌های قومی در این طرف و آن طرف، وقایع بائبل، انحلال احزاب، ترور و دستگیری، تهاجم، انفجارها و اعدام‌ها و ...

به‌طور خلاصه دوران دو تا هفت‌سالگی او که به خصوص از لحاظ رشد احساسی و عاطفی کودک بسیار با اهمیت است با جهانی از عشق و ایثار، خشم و نفرت و کینه، ضربه‌ها، هیجان‌ها، انتقام‌جویی‌ها، تنش‌ها، درگیری‌ها، گریه‌ها، شیون‌ها، ناآرامی‌ها، دلهره‌ها، برادرکشی‌ها، عصبیت‌ها، صف‌بندی‌ها، رودررویی‌ها، عروسی‌های ساده، ازدواج‌های بی‌مهریه، عزاداری، سیاه‌پوشی و حوادث دیگری که نیک و بدشان را درک نمی‌کرده همراه بوده است. و بعد گرچه به تدریج از سرعت وقایع و رویدادهای هیجان‌آفرین کاسته می‌شود اما موشک باران و بمباران و جنگ همچنان بیداد می‌کند و گاه و بیگاه سرود فتح و ظفر نواخته می‌شود. وقایع بعدی با قبلی‌ها که می‌آمیزند ابهام‌ها، تناقض‌ها، سوال‌های فراوانی به بار می‌آورند و پاسخ‌هایشان اغنایش نمی‌کند. همه را به حافظه می‌سپارد تا شاید بعدها پاسخی برایشان بیابد. در دبستان شعار می‌دهد: «مرگ بر بازرگان پیر خرفت ایران!» بعد می‌فهمد این بازرگان اولین رئیس حکومت انقلابی بوده است. می‌بیند بعضی نام‌هایی که تازه روی خیابان‌ها گذاشته شده مثل رضایی و مصدق و ... از روی خیابان‌ها برداشته می‌شود. و اسامی جدید می‌آید. یواش یواش می‌فهمد مثل اینکه شریعتی و طالقانی و ... هم چندان معتبر و مورد وثوق نیستند. وارد دبیرستان که می‌شود چندین حادثه سیاسی بزرگ، تناقض آفرین و غیر قابل هضم دیگر رخ می‌دهد. آیت‌الله العظمی منتظری از عنوان

قائم مقام رهبری استعفاء می‌دهد و عزلت می‌گزیند. رحلت رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی و مشایعت بی‌نظیر توده‌ای از وی سراسر کشور را به لرزه درآورد. حالا پس از آن همه تشنج و هیجان نوبت اخبار نومید کننده از نوع دیگر می‌رسد. تورم، اختلاس، خلافت‌های شرکت‌های مضاربه‌ای و بنیادهای اقتصادی، رشوه، دزدی، فساد پنهان، رپ و متالیک و سوپرمتالیک، اعتیاد و فحش‌های غیر علنی، ولگردی و اخاذی و اوباش بازی و... حمله به چند مؤسسه انتشاراتی و دفتر روزنامه و سینما، تعطیلی برخی نشریات و ... افترا و تهمت و برچسب زنی در مطبوعات و درگیری‌ها پیرامون سخنان دکتر سروش عضو سابق شورای انقلاب فرهنگی و بالاخره با برنامه هویت، مهندس سبحانی عضو شورای انقلاب هم متهم می‌شود که پایگاه تهاجم فرهنگی غرب است و از عوامل ضد انقلاب و بیگانه الهام می‌گیرد!

ببینید من نه می‌خواهم قضاوتی در مورد وقایع و رویدادها کنم و نه بیلانی از مسائل مملکتی ارائه دهم. می‌خواهم از یک ارتفاع بالا یک تصویر کلی از اغتشاشات و هیجان‌اتی که مغز دانشجوی کنونی را، از بدو تولد تا کنون متأثر و متألم کرده ترسیم کنم، تا موجودیتش همچنانکه عرض کردم با فضا- زمان خاص خودش بیشتر و بهتر قابل درک شود. تا معلوم شود چرا همه چیز در ذهنیت او فرو ریخته و برای هیچ چیز تقدس و ارزشی قائل نیست. چرا به هیچ‌الگویی نمی‌تواند دلخوش باشد و به ناچار به الگوهای پناه می‌برد که واجد یک چیز باشند: بی‌معنایی، بی‌جهتی، بی‌ارزشی و خلاصه بوجی. از هر چیز جهت‌دار می‌گریزد: گریز از ارزش‌ها.

به این ترتیب فضا- زمان روانی و ذهنی خاص او را از لحاظ تاریخی اینگونه می‌توان توصیف کرد:

دوران اول: بهت‌زدگی، هیجان و کنجکاوی	قبل از دبستان
دوران دوم: اعتماد، خوش‌باوری و تمکین	از دبستان تا دبیرستان
دوران سوم: گيجی و ناباوری	از دبیرستان تا دانشگاه
دوران چهارم: گریز و جست و جو	دوران فعلی در دانشگاه

و اما آینده چگونه رقم خواهد خورد؟ درست است که در حال حاضر وضعیت آن‌گونه که تشریح شد دارای وجوه مثبت و منفی است. در عین حال شواهد و نشانه‌های تقویت جریان مثبت مشهود است.

ایران فردا: به نظر شما مهم‌ترین مانع پیشرفت کیفی و ارتقاء سطح علمی دانشگاه چیست؟

مهندس نوحی: مهم‌ترین مانع پیشرفت کیفی دانشگاه‌ها عبارت از نوع تلقی نسبت به ارزش‌های اخلاقی و دینی و نحوه تبلیغ آن‌ها است. در این نوع تلقی، دین و مذهب به اعمال عبادی و احکام عملی کاهش و تنزل مقام داده شده است. لذا در همه مراحل از گزینش و استخدام گرفته تا پذیرش و برقراری ارتباط و میدان دادن و ارتقاء مسئولیت‌ها از این زاویه به عضویت هیأت علمی نگریسته می‌شود. در مجموع حاکمیت این نوع تلقی باعث شده که به مکارم اخلاقی و اصالت‌های شخصیتی و عناصر پایدار روحیه و شخصیت آدمی که به سادگی قابل رنگ و لعاب زدن و صورت‌سازی نیست بهایی داده نشود.

در چنین فضایی متظاهرين و ریاکاران جلو می‌افتند، راستگويان و حقيقت‌جویان کنار زده می‌شوند. در این زمینه تجربیات تلخی نه فقط در سطح آموزش بلکه در سایر نهادها و دستگاه‌ها نیز وجود دارد. منتهی در سطح آموزش و پرورش مسئله‌سازتر و حساس‌تر است. داشته‌ایم متظاهرين و جلودارانی را که انحراف اخلاقی‌شان رو شد. منتهی این مشکل با انتظار کشیدن برای رو شدن دست‌ها حل نمی‌شود. چنین محیطی همواره در حال بازسازی شخصیت‌هایی دورو، متملق (به شیوه‌های جدید)، متظاهر، مذبذب، معامله‌گر، مصلحت‌طلب، دنباله‌رو، پنهان‌کار، دروغگو، و سازشکار است. وقتی روحیه و حال و هوای محیط و فضای اجتماعی چنین شدیدیگر نمی‌توان گفت اسلامی است. مثال ساده‌ای بزنم: در چنین فضایی در گزینش اخلاقی، فردی که نمازخوان نیست اما اظهار نمی‌کند بر فردی که بعضی نمازهایش قضا می‌شود و همین را اظهار می‌دارد پیشی می‌گیرد. در این حالت خللی به نظام وارد می‌شود که قابل جبران نیست. یعنی یک ضد ارزش به‌طور خفیه و پنهانی جای ارزش را می‌گیرد و به تدریج جا می‌افتد، چنان‌گنده و فربه می‌شود که دیگر خدا را بنده نیست.

این مشکل شاید از آنجا پیدا شده است که ما آنچنان که باید به این حدیث شریف نبوی توجه نکرده‌ایم که: **إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛** و همچنین به حکم صریح قرآنی **تَن نَدَادَه‌ایم** که در آیه ۱۲ از سوره حجرات به پرهیز از گمان و سوءظن و همچنین کنجکاوی و جست و جو در کار مردم و احوال کسان فرمان داده شده است. جان کلام این که آن بوی خوشی که باید در فضای دانشگاه‌ها به مشام برسد بوی خوش گل‌های خداست. بوی خوش گل یاس و محمدی. از بوهای تند و زننده اسانس‌های تقلبی باید پرهیز کرد. در این صورت کیفیت علمی دانشگاه‌ها بالاتر خواهد رفت.